

ارتباط

برای امروز از چه چیزی ممنونی؟

این هفته گذشته کار خدا را در زندگی خود چگونه دیده اید؟

چه مشکلاتی را در زندگی تجربه می کنید؟ چطور میتوانیم کمک کنیم؟

کشف جلسه گذشته را چگونه به کار بردید؟ چی شد؟

کشف آخرین جلسه را با چه کسی در میان گذاشتید؟ پاسخ آنها چه بود؟

دستورالعمل: لطفاً از مراحل زیر برای راهنمایی شما برای کشف حقیقت خدا در بخش زیر استفاده کنید

کشف کردن

گام یک - شرکت کنندگان به نوبت بخش های متن را می خوانند

گام دوم - یک نفر کل متن را با صدای بلند می خواند در حالی که دیگران گوش می دهند

گام سوم - یک شرکت کننده قسمت را با کلمات خود بازگو می کند

قدرت عیسی بر مرگ - یوحنا ۱۱:۱-۴۴

مردی به نام ایلعازر، از اهالی بیتعنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرثا، مریض بود ۲. مریم همان بود که به باهای خداوند عطر ریخت و آنها را با گیسوان خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود ۳. پس خواهرانش برای عیسی پیام فرستادند که: ای خداوند، آن کسیکه تو او را دوست داری بیمار است ۴. وقتی عیسی این را شنید گفت: این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله‌ای برای جلال خداست تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد ۵. عیسی مرثا و خواهر او و ایلعازر را دوست میداشت ۶. پس وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد دو روز دیگر در جاییکه بود توقف کرد ۷. و سپس به شاگردانش گفت: بیایید باز با هم به یهودیه برویم ۸. شاگردان به او گفتند: ای استاد، هنوز از آن وقت که یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند، چیزی نگذشته است. آیا باز هم میخواهی به آنجا بروی؟ ۹ عیسی پاسخ داد: آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسیکه در روز راه میرود لغزش نمیخورد زیرا نور این جهان را میبیند ۱۰. اما اگر کسی در شب راه برود میلغزد، زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد ۱۱. عیسی این را گفت و افزود: دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من میروم تا او را بیدار کنم ۱۲. شاگردان گفتند: ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد ۱۳. عیسی از مرگ او سخن میگفت اما آنها تصور کردند مقصود او خواب معمولی است ۱۴. آنگاه عیسی به طور واضح به آنها گفت ایلعازر مرده است ۱۵. ب. هخاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم چون حالا میتوانید ایمان بیاورید بیایید نزد او برویم ۱۶.

توما که او را دوقلو میگفتند به سایر شاگردان گفت: « بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم. ۱۷. وقتی عیسی به آنجا رسید، معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده‌اند. ۱۸. بیتعنیا کمتر از سه کیلومتر از اورشلیم فاصله داشت. ۱۹. و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بهخاطر مرگ برادرشان آنها را تسلی دهند. ۲۰. مرتا به محض آنکه شنید عیسی در راه است، برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند. ۲۱. مرتا به عیسی گفت: خداوندا، اگر تو اینجا میبودی برادرم نمی‌مرد. ۲۲. با وجود این میدانم که الآن هم هرچه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد. ۲۳. عیسی گفت: برادرت باز زنده خواهد شد. ۲۴. مرتا گفت: میدانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد. ۲۵. عیسی گفت: من قیامت و حیات هستم. کسیکه به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، حیات خواهد داشت؛ ۲۶. هر کس یکه زنده باشد و به من ایمان بیاورد، هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی؟ ۲۷. مرتا گفت: آری، خداوندا! من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که میباید به جهان بیاید. ۲۸. مرتا پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: استاد آمده است و تو را می‌خواهد. ۲۹. وقتی مریم این را شنید، فوراً بلند شد و به طرف عیسی رفت. ۳۰. عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت. ۳۱. یهودیانی که برای تسلی‌دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون میرود به دنبال او رفتند و با خود میگفتند که او می‌خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند. ۳۲. همینکه مریم به جاییکه عیسی بود آمد و او را دید، به پاهای او افتاده گفت: خداوندا، اگر در اینجا میبودی برادرم نمی‌مرد. ۳۳. عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند، گریان دید؛ از دل آهی کشید و سخت متأثر شد. ۳۴. و پرسید: او را کجا گذاشته‌اید؟ جواب دادند خداوندا، بیا و ببین. ۳۵. اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. ۳۶. یهودیان گفتند: ببینید چقدر او را دوست داشت؟ ۳۷. اما بعضی گفتند: آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد، نمیتوانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟ ۳۸. پس عیسی درحال یکه از دل آه میکشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی جلوی آن گذاشته بودند. ۳۹. عیسی گفت سنگ را بردارید. مرتا خواهر ایلعازر گفت: خداوندا، الآن چهار روز از مرگ او میگذرد و متعفن شده است. ۴۰. عیسی به او گفت: آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی، جلال خدا را خواهی دید؟ ۴۱. پس سنگ را از جلوی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: ای پدر، تو را شکر میکنم که سخن مرا شنیده‌ای. ۴۲. من میدانستم که تو همیشه سخن مرا میشنوی ولی بهخاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند، این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای. ۴۳. پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: ای ایلعازر، بیرون بیا. ۴۴. آن مرده درحال یکه دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمال پوشیده بود بیرون آمد. عیسی به آنها گفت: او را باز کنید و بگذارید برود.

پرسید/پاسخ دهی د

در این قسمت چه می بینید؟

این برای شما چه معنی می دهد؟

چه چیزی را در این قسمت دوست دارید/نمی پسندید؟

چگونه این قسمت دیدگاه شما را نسبت به خدا/مردم تغییر می دهد ؟

پاسخ: اگر این درست است... انوقت

چگونه باید روش زندگی شما را تغییر دهد؟

کشف امروز را با چه کسی به اشتراک خواهید گذاشت؟

خاتمه دادن

تصمیم بگیرید که چه زمانی گروه دوباره ملاقات خواهد کرد و با دعا ببندید